

فصلنامه علمی - پژوهشی رهیافت

سال هشتم، شماره ۲۷، تابستان ۱۳۹۳
صفحه ۴۳ تا ۶۰

حاکم مدینه فاضله صدرالمتألهین در قیاس با ولیّ فقیه امام خمینی (ره)

جهانگیر مسعودی / دانشیار، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد

Ja_masoodi@yahoo.com

علی اصغر یزدان بخش / دانشجوی دکتری تخصصی فلسفه، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

یکی از مهم‌ترین ضرورت‌های زندگی اجتماعی انسان؛ که هیچ‌گیزی از آن نیست؛ حکومت است و از آنجایی که حکومت بدون حاکم معنی و مفهوم ندارد شناخت حاکم و ویژگی‌های وی نیز همین اهمیت را دارا است، متفکرین شیعه در رابطه با نحوه اداره جامعه مسلمانان در دوره غیبت نظرات مختلفی دارند که از مهم‌ترین آن‌ها؛ نظریه ولایت فقیه است؛ که در دوران معاصر احیاکننده نظری آن و درطول تاریخ یگانه برپاکننده عملی آن؛ از شاگردان مشی حکمت متعالیه؛ امام خمینی است. این مقاله اثبات کرده که آرای ملاصدرا در زمینه حاکم اسلامی علاوه بر مبانی قابل قبول نقلی، پایه‌هایی عقلانی و فلسفی نیز دارد؛ و با عالی‌ترین نظریه‌های حکومتی در شیعه، کاملاً هماهنگی و همخوانی دارد که این امر توجه کافی وی را به سیاست و حکومت نشان می‌دهد. این امر در جستار حاضر از رهگذر مقایسه خصوصیات، وظایف، حدود اختیارات ... حاکم مدینه فاضله صدرالمتألهین با ولیّ فقیه امام خمینی صورت گرفته است که رابطه‌ای «این‌همانی» دارند.

کلید واژه: حاکم مدینه فاضله، ولیّ فقیه، صدرالمتألهین، امام خمینی (ره)، ولایت.

تاریخ تایید ۱۳۹۳/۶/۱۰

تاریخ دریافت ۱۳۹۳/۵/۷

مقدمه

این عبارت را فیلسوفان متعددی در دفاع از فلسفه بیان کرده‌اند: «اگر باید فیلسوفی کرد، باید فیلسوفی کرد و اگر نباید فیلسوفی کرد باز هم باید فیلسوفی کرد» همچنان که عبارت بالادر حکمت نظری جاری است می‌توان گفت در حکمت عملی نیز این عبارت معنی و مفهومی عمیق و ساری و جاری دارد که: «اگر باید حکومت کرد پس باید حکومت کرد و اگر نباید حکومت کرد پس باز هم باید حکومت کرد» اگر تشکیل حکومت لازم و ضروری است فهومطلوب و اگر لازم نیست نیز برای جلوگیری از تشکیل حکومت باید حکومت تشکیل داد همچنانکه در تفکر شیعی نیز از سه گزینه حکومت صالح، حکومت طاغوت و هرج و مرج یک مورد را باید انتخاب کرد چنان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «لابد للناس من امیر برّ او فاجر» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰).

علمای مسلمان و بویژه شیعه از صدر اسلام تا کنون؛ علی‌رغم اختلاف دیدگاه‌ها؛ با توجه به اهمیت این امر در علوم مختلف فقه، فلسفه، کلام، سیاست و ... هم و غم خود را به این مسئله مصروف داشته‌اند و با سبک هاوشیوه هاوازا منظرهای گوناگون در این زمینه قلم‌فرسایی کرده‌اند؛ که البته در این میان دو شخصیت و فیلسوف بی‌بدیل حالتی ویژه و منحصر بفرد دارند: صدر المتألهین شیرازی و امام خمینی (رض).

صدرای شیرازی در عین حالی که واضع حکمت متعالیه و مُبدع آخرین و برترین نظرات فلسفه اسلامی است و آرا و ابداعاتش درباره اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری، جسمانی بودن حدوث نفس و روحانی بودن آن در بقا و... مورد توجه بسیاری از حکما و پژوهشگران بعد از وی قرار گرفته و بارها و بحق مورد بررسی و دقت نظر قرار گرفته لیکن با کمال تأسف این تمرکز بر بُعد وجود شناختی فلسفه وی موجب غفلت از برخی ابعاد پنهان حکمت متعالیه او به ویژه در زمینه سیاست مُدُن و حکمت عملی یا اداره کشور و حکومت گردیده است؛ که حداقل سه مورد آن عبارتند از:

الف - قَلت و فقر نسبی مطالب و مباحث سیاسی این فیلسوف بزرگ نسبت به سایر مباحث مطرح شده در نوشته‌های وی

ب - دوری گزیدن وی از دربار پادشاهان و حکمرانان

پ - بر اساس مبانی ملاصدرا از طرفی هیچ چیز به جز وجود حقیقت و واقعیت و اصالت ندارد و این حقیقت نیز، دارای درجات و مراتب گوناگون است، بنابراین همه چیز دارای درجات است و لذا حکومت و حاکمیت نیز از این «دارای مراتب بودن» استثنا نیست، درجه

بالا و شدیدترین مرتبه‌اش، خلیفه‌الله و انسان کامل بودن است و درجه پایین یا پست‌ترین مرتبه نزولی آن، حاکمیت طاغوت و «عطفه‌عنز» است و لذا حکومت کردن در نظر ملاصدرا بی ارزش است.

این عوامل موجب تردید و حتی این گمان غلط شده است که مگر در حکمت متعالیه سیاست هم وجود دارد؟ و این نیز به نوبه خود موجب غفلت ما از نظریات گران‌بهای او در این رابطه شده است که از مهم‌ترین آن‌ها سیاست ولایت محور و سیاست ولایی اوست؛ که در سبک و شیوه بحث پیرامون ویژگی‌های رهبر یا رئیس مدینه فاضله ارائه می‌گردد؛ و به نوعی ضرورت و نیاز امروز تمدن و فرهنگ اسلامی ما است سیاستی که انسان کامل و حکیم متأله را شایسته حکومت میدانند و هر م مشروعیت را برخلاف دموکراسی از بالا به پایین تبیین می‌کند و نه تنها عینیت دین و سیاست را بیان می‌کند بلکه شریعت را بمنزله رأس و روح سیاست معرفی می‌کند.

امام خمینی (ره) نظریه ولایت فقیه را شکل جدید احیاناً نمود آن را از نظریه‌ای صرفاً فقهی، خارج نموده و در متن تحولات سیاسی اجتماعی و قلمرو فلسفه سیاسی مسلمانان وارد ساخت؛ نظریه‌ای که هر چند ریشه در اختلافات و مناقشاتی دارد که پس از رحلت نبیّ مکرّم اسلام بر سر جانشینی ایشان صورت گرفت ولی در طی قرن‌ها اندیشمندان شیعه از منظرهای گوناگون به آن نگرسته و دامنه بحث آن را غنی و غنی‌تر نمودند.

با نگرش فقهی می‌توان گفت نراقی و صاحب جواهر برای اولین بار به صورت مستقل و مفصل به این بحث ورود پیدا کرده و قبل از این دو فقط اشاره‌هایی در ضمن مسائل دیگر به این بحث شده بود تا اینکه امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۸ ش. در هنگام تبعید در نجف اشرف در مجموعه سیزده سخنرانی درس‌های خارج فقه، ذیل مبحث «بیع» که بعدها در قالب کتاب «ولایت فقیه» منتشر شد، مسئله ولایت فقیه را بطور مستقل احیا نمودند.

هدف این مقاله پرداختن به مسئله حکومت از طریق نقطه محوری این مبحث: شناخت ویژگی‌های حاکم جامعه اسلامی به عنوان یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مسائل است و طی آن می‌توانیم بدین مقصود دست پیدا کنیم که پاسخ این دو فیلسوف به پرسش‌های ذیل چیست: چه کسی شایسته حکومت است؟ حاکم مدینه چه خصوصیات و ویژگی‌هایی را باید دارا باشد؟ نحوه شناخت (انتخاب یا انتصاب) و حدود اختیارات وی چگونه است؟ و این امر در ضمن مقایسه نظرات دو تن از بی‌نظیرترین علما و فلاسفه در این زمینه صورت می‌گیرد؛ ملاصدرا فیلسوفی در قله نظر و اوج حکمت نظری و امور انتزاعی و امام خمینی

(ره) در اوج حکمت عملی و عملیاتی‌ترین نظریه هادرساحت اجرا؛ این مقاله با اثبات اینکه از نظر این دونبی و امام شایسته حکومت‌اند و درغیبت آن‌ها حکیم متأله یا ولی فقیه اثبات می‌سازد حاکم مدینه فاضله صدرا همان ولی فقیه امام خمینی (ره) است و بدین ترتیب از یک طرف شائبه غیرسیاسی بودن و بیگانگی ملاصدرا با حکمت عملی رابی اساس دانسته و از طرفی حکومت ولی فقیه را دارای پشتوانه‌های عظیم معرفتی و عقلی معرفی می‌کند.

۲- ولی فقیه یا حاکم مدینه فاضله، معنی و ضرورت

واژه «ولایت»، در زبان عربی مشتق از ماده «ولی» است و از نظر لغوی، در معانی ذیل بکار برده شده است: دوستی، نزدیکی و قرب، نصرت، پیروی، پیروی پیوسته، سرپرستی و تصدی، حکومت، امارت و نظایر آن، (المنجد، ذیل واژه ولی) اما در اصطلاح مورد نظر ما همان حکومت، سرپرستی و تصدی است که در مورد اشیاء یا اشخاص تحقق می‌یابد؛ و این سرپرستی در رابطه با جامعه همان حکومت است. فقیه یعنی کسی که در احکام فرعی و برنامه‌های عملی دین اسلام از تجربه و تخصص کافی برخوردار است؛ و قدرت استخراج احکام شرعی و قوانین اسلامی را از منابع آن دارد.

«ولایت، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس... به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره» (امام خمینی، ۱۳۸۹: ۵۱) بنابراین در اصطلاح این مقاله منظور از ولی فقیه، شخص اول، رهبر سیاسی و حاکم جامعه مسلمین یا ولی امر و منظور از ولایت فقیه پذیرش صلاحیت فقها در سرپرستی امور سیاسی جامعه اسلامی است.

امام خمینی (ره) تکذیب ولایت فقیه را مساوی با تکذیب ائمه (ع) و اسلام بیان کرده (امام خمینی، ۱۳۷۸ ش: ۵۹) و در حالی که ولایت فقیه را امری بدیهی می‌داند لیکن به دلیل اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه‌های علمیه خصوصاً برای آن در کتاب ولایت فقیه مواردی را به عنوان استدلال (ضرورت تشکیل حکومت اسلامی) به شرح ذیل بیان می‌کند:

۱- عمل پیامبر در تشکیل حکومت ۲- ضرورت استمرار اجرای احکام الهی ۳- ماهیت و کیفیت قوانین اسلام که بدون حکومت قابل اجرا نیست. مثل احکام مالی، دفاع ملی و احکام حقوقی و جزایی.

بدون تردید پیامبر اکرم (ص) حکومت تشکیل دادند و ائمه بزرگوار ما نیز هر چند عملاً نتوانستند حکومت تشکیل دهند ولی با روش‌های گوناگون و متناسب با زمان رهبری سیاسی مسلمانان رابرعهدده داشتند و انجام این ولایت و رهبری سیاسی توسط پیامبر (ص) و

معصومین (ع) پشتوانه‌ای از دلایل عقلی و نقلی رادار است، زیرا از یک طرف ائمه (ع) اجازه مراجعه به دستگاه طاغوت را نمی‌دادند بلکه کمک و مراجعه به آنان را از گناهان کبیره می‌دانستند. و از طرف دیگر طبیعی بود که همه مردم امکان مراجعه به آنان را نداشتند و لذا این پرسش مطرح می‌شد که در صورتی که معصوم در دسترس نباشد باید به چه کسی مراجعه کرد؟ و عقلاً و عملاً این نیابت و جانشینی را کسی نمی‌تواند عهده‌دار شود که آگاه به امور دین (فقیه) نباشد و یا عادل نباشد. بر لزوم ولایت هم اجماع وجود دارد و هم بداهت.

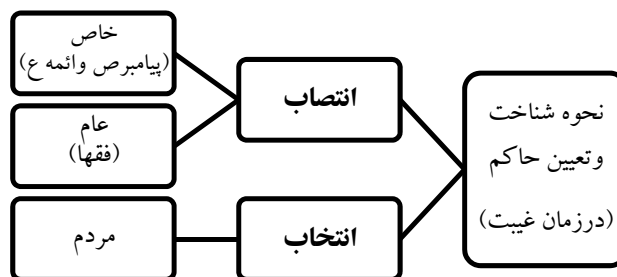
ملاصدرا نیز معتقد است از آنجایی که انسان فطرتاً اجتماعی است حیاتش فقط با همکاری و تعاون و در اجتماع بودن ادامه پیدا می‌کند و همچنین برای جلوگیری از فاسد شدن و تباهی جامعه نیاز به قانون دارد که همان شرع مقدس اسلام است و در مرحله بعد باید شارع و قانونگذاری باشد تا راه رسیدن به خدا را به آنها نشان داده و آنها را هدایت کند؛ و این امر بالطف و رحمت خداوند همخوانی دارد این حاکم مدینه، خلیفه خدا یانبیّ نام دارد و برای سایر جوامع که دسترسی به نبی ندارند (از بُعد زمانی و مکانی) لازم و ضروری است از طرف نبی کسانی به ولایت و حکومت منصوب شوند که این والیان و حاکمان امامان (ع) و عالمان هستند.

«انسان در ذات و سرشتش موجودی اجتماعی است، یعنی حیاتش منتظم نمی‌گردد مگر به تمدن و تعاون و اجتماع، زیرا که نوع انسان منحصر در فرد نیست و وجودش به افراد و جدای از اجتماع ممکن نیست، پس ایجاد گروه‌های متفرقه و احزاب مختلف و تشکیل شهرها و کشورها در گذران زندگانی اش لازم و ضروری است و لذا در معاملات و ازدواج و جنایات به قانونی نیازمند هستند که عموم مردم به آن رجوع نمایند و بر طبق آن قانون به عدالت حکم نمایند، و در غیر این صورت اجتماع فاسد و نظام مختل می‌گردد، زیرا که هر شخصی به جلب آنچه رغبت و احتیاج به آن دارد توجه دارد و بر کسی که در آن چیز مزاحم او گردد خشم و غضب می‌کند و آن قانون شرع است. (و لا بد من شارع یعین لهم منهجا یسلکونه لانتظام معیشتهم فی الدنیا) و ناچار شارع و حاکمی می‌خواهد که برای مردم راه و روشی را معین نماید که با پیمودن آن راه و روش زندگی و معیشت آنها در دنیا منتظم گردد و برای ایشان طریقی را که وصول به جوار خدا به واسطه آن حاصل شود سنت قرار دهد و امور آخرت را به یاد آنها آورد و رحیل به سوی پروردگار خود و ایشان را از روزی بترساند که: یُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (فصلت، ۴۴) وَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ

سیراً (ق، ۴۴) و هدایت کند ایشان را به طریق مستقیم. پس این شخص خلیفه خدا است در زمینش ... و چنانکه برای عموم مردم خلیفه‌ای هست که واسطه میان ایشان و حق تعالی است، باید برای هر اجتماع جزئی و کوچک از جانب آن خلیفه والیان و حاکمانی باشند و این‌ها همان پیشوایان و علماء هستند؛ و چنان که ملک واسطه میان خدا و پیغمبر است؛ و پیغمبر واسطه میان ملک و اولیا که ائمه معصومین علیهم السلام باشند است، ایشان نیز واسطه‌اند میان نبی و علما و علما واسطه‌اند میان ایشان و سایر خلق. پس عالم به ولی قریب است و ولی به نبی و نبی به ملک و ملک به حق تعالی؛ و ملائکه و انبیا و اولیا و علما را در درجات قرب تفاوت بسیار است.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۴ ش، صص ۴۸۹-۴۸۸) و (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۷ ق: ۳۶۰) و این دقیقاً همان سخن امام خمینی (ره) است که «علما منصوب به فرمانروایی‌اند» (امام خمینی، ۱۳۸۹: ۹۱)

۳- ولیّ فقیه یا حاکم مدینه فاضله، نحوه شناخت (تعیین) و اهداف و وظایف

از اصول قطعی و اعتقادی شیعه، امامت است، پیامبر اکرم (ص)، هم نبی بودند و هم امام و هم رهبر یا حاکم؛ و حضرت علی (ع) را نیز بعد از خودشان به عنوان ولیّ امر و صاحب اختیار یا حاکم قراردادند و لذا ایشان نیز هم امام بودند و هم رهبر یا حاکم. بدون تردید اطاعت از رهبر و حاکم جامعه در بین فرقه‌های شیعه و اهل تسنن امری واجب و لازم است هر چند در مورد نحوه جانشینی و انتخابی یا انتصابی بودن آن و... در دوران پس از رحلت نبیّ اکرم (ص) بین آن‌ها بحث‌هایی وجود دارد. (شکل ۱)



شکل ۱: نحوه تعیین حاکم

همان‌طوری که بیان شد امام خمینی ولایت و سرپرستی امت را مخصوص فقیه عادل

می‌داند، اما در مورد چگونگی به دست‌گیری قدرت توسط فقیه حاکم و انتصابی یا انتخابی بودن او در کتاب هایش مطلبی با صراحت بچشم نمی‌خورد.

به‌عنوان نمونه ایشان در کتاب ولایت فقیه حکومت اسلامی در مبحث شرایط زمامدار در دوره غیبت درصص ۵۳-۵۰ می‌گویند: «اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است تکلیف چیست؟ ... اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب (ع) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بی‌شماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر باهم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند. پس از ثبوت این مطلب، لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است؛ وگرنه واجب کفایی است. در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود، زیرا از جانب خدا منصوب‌اند.»

از نظر امام خمینی (ره) مشروعیت الهی به «عالم عادل» تعلق گرفته است و ولایت فقیه در واقع ولایت فقاها و عدالت و تدبیر است، یعنی شخصیت حقوقی فقیه است که بر مردم حکومت می‌کند نه شخصیت حقیقی او و به تعبیر دیگر حکم خداست که بر مردم حکومت می‌کند نه شخص فقیه؛ و به همین دلیل است که در روایات اهل بیت (ع) ردّ حکم فقیه برابر با ردّ حکم خدا و موجب شرک به خدا دانسته شده است. «... فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنما استخف بحکم الله وعلیه رد، والرأد علینا الرأد علی الله، وهو علی حد الشرک بالله» (حر عاملی، ج ۱۸: ۹۹).

هر نوع دقت و امعان نظر و کسب دانش در قلمرو دین، تفقه نامیده می‌شود و در فرهنگ اسلامی نیز کلمه فقه در معنایی عام‌ترین کاربرد داشته است همچنان که متکلمان، علم کلام و اصول عقاید را «فقه اکبر» می‌نامیده‌اند. در رابطه با اینکه منظور امام خمینی (ره) از فقه در این نظریه؛ فقه اصغراست یا فقه اکبر؛ نظرات گوناگونی بیان شده است ولی اگر بخواهیم واقع‌بینانه قضاوت کنیم باید بگوییم مراد امام از فقه نمی‌تواند معنای «هرگونه تفقه در دین» باشد و همچنین برگرداندن معنای فقه به «فقه اکبر» نیز شاید خلاف نظر امام و تلاشی بیهوده باشد. امام یقیناً معنای مصطلح فقه مورد نظرشان بوده است و فقیه به شخصی می‌گفتند که قدرت استخراج احکام شرعی و قوانین اسلامی را از منابع آن داشته باشد؛ و

نکته مهم این است که امام عالم بودن به فقه اصطلاحی را، شرط لازم ولایت می دانند و نه شرط کافی، بنابراین، شخص حاکم، علاوه بر تسلط بر فقه اصطلاحی، باید ویژگی های دیگری نیز داشته باشد. ولذا می توان گفت منظور از فقه در نظریه ولایت فقیه، تفقه و شناختی جامع تر از صرف دانستن احکام حلال و حرام است. و هر چند فقیه بودن لازم است ولی کافی نیست، بلکه عادل، عاقل، شجاع و ... نیز شرط است.

نکته بالا تایید بر این است که الفاظ: ولی فقیه، حاکم مسلمین، فیلسوف - حکیم، حکیم متأله، رئیس مدینه و هر لفظ یا عنوانی که در ملاصدرا و امام خمینی (ره) بر حاکم اسلامی اطلاق می شود تضادشان لفظی و ظاهری است و حکایت از یک معنا و مفهوم دارند، حقیقت و مفهومی که ویژگی های آن در ادامه ذکر خواهد شد مانند دو لفظ انگور و عنب که از یک حقیقت سخن می گویند. همچنان که صدرا نیز معتقد است در لفظ فقه تصرف شده است و در زمان های گذشته لفظ فقه را اطلاق می کرده اند بر علم طریق آخرت و معرفت نفس و دقائق آفات و مکاید و امراض وی و تسویلات و غرور شیطانی فهم نمودن و اعراض نمودن از لذات دنیا و اغراض نفس و هوا و مشتاق بودن به نعیم آخرت و لقاء پروردگار و در حال حاضر علم فقه تبدیل شده است به: استحضار مسائل طلاق و عتاق و لعان و بیع و ... و هر کسی در این مسائل بیشتر فرورود و اگر چه از علوم حقیقیه هیچ بهره ای نبرده باشد، او را افقه می دانند در هر صورت «فقیه کسی است که پیش از همه کس از خدای ترسد و خوف و خشیت در دل وی بیشتر باشد» (صدرالدین شیرازی، ج ۱، ۱۳۴۰: ۷۹).

در مورد اینکه یک «عالم عادل» چگونه به قدرت می رسد باید به سیره عملی امام و سخنرانی ها و پیام ها و عزل و نصب های ایشان نگریست. امام در سال های بعد از انقلاب با حمایت از قانون اساسی جمهوری اسلامی نظر خود را درباره چگونگی به قدرت رسیدن ولی فقیه در عمل ابراز کرده و ولایت را از آن فقیهی می داند که یا بطور مستقیم با آرای عمومی مردم پذیرش شود و یا بطور غیر مستقیم از طریق مجلسی متشکل از فقهای منتخب مردم، در جایگاه ولایت امر و رهبری انتخاب گردد.

نمایندگان امام خمینی (ره) در دبیرخانه ائمه جمعه سراسر کشور از ایشان می پرسند: «در چه صورت فقیه جامع الشرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد» و ایشان در نامه مورخه ۲۹ دی ۱۳۶۶ ه.ش پاسخ می دهند: بسمه تعالی ولایت در جمیع صور دارد. لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین، که در قانون اساسی هم

از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می شده به بیعت با ولیّ مسلمین. (امام خمینی، ۱۳۷۸ ش: ۴۵۹)

در جایی دیگر نیز، امام خمینی طی نامه‌ای خطاب به رئیس مجلس خبرگان بازنگاری قانون اساسی در نهم اردیبهشت ماه ۶۸ مرقوم می‌دارند: «پس از عرض سلام، خواسته بودید نظرم را در مورد متمم قانون اساسی بیان کنم. هرگونه آقایان صلاح دانستند عمل کنند. من دخالتی نمی‌کنم. فقط در مورد رهبری،... من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط «مرجعیت» لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آن‌ها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولیّ منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است. در اصل قانون اساسی من این را می‌گفتم، ولی دستان در شرط «مرجعیت» پافشاری کردند، من هم قبول کردم. من در آن هنگام می‌دانستم که این در آینده نه‌چندان دور قابل پیاده شدن نیست.» (امام خمینی، ۱۳۷۸ ش، ج ۲۱: ۳۷۱) جالب است که صدرا نیز «دانستن احکام شرعی» را شرط دانسته و می‌گوید: «اگر خودش عالم به آن نیست، از کسی که از او دانایتر و پرهیزکار در نزد خداوند است، یاری بگیرد.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶ ش، ج ۱: ۳۵۲)

بنابراین «امام در مورد منشأ مشروعیت ولی فقیه، از نظریه «مشروعیت نصب عنوانی» حمایت می‌کند؛ بدین مفهوم که در دوران غیبت «موضوع را عنوانی قرار داده‌اند تا همیشه محفوظ باشد» و عنوان «عالم عادل» مشروعیت بیابد. بنابراین کسی که این عنوان را داشته باشد، دارای ولایت است، اما بدیهی است که اعمال ولایت توأمان همه فقها موجب هرج و مرج می‌شود، از این رو می‌باید دیگر فقها از فقیه‌ی که به قدرت رسیده، پیروی کنند؛ اما به قدرت رسیدن فقیه نیز باید بدون تحمیل بر مردم باشد. به همین رو از نگاه امام، ولایت فقیه نافذ است که منتخب مردم باشد.» (فوزی تویسرکانی یحیی، ۱۳۹۰ ش: ۱۴۱)

البته امام در حالی که در نافذ بودن حکم و تشکیل حکومت نظر و انتخاب مردم را شرط می‌داند عدم رأی مردم را موجب عدم مشروعیت نمی‌داند به عبارت دیگر می‌توان گفت از نظر ایشان مشروعیت و مقبولیت دو شرط لازم برای حاکم شدن فقیه است، امام همواره بر لزوم مشارکت سیاسی مردم و حق انتخاب و نظارت آنها تأکید داشته و الگویی را مطرح می‌نمودند که می‌توان آن را مردم‌سالاری دینی نامید ولی همواره برای فقیه ولایت قائل بودند نه وکالت و دموکراسی را لفظی دارای معانی متعدد و فاقد کارایی می‌دانستند.

«اگر سرپرست جامعه، سِمَت خود را از مردم دریافت کند تا کارهای آنان را بر اساس مصلحت و رأی خودشان انجام دهد، و کیل آنان خواهد بود و چنین حکومتی، «حکومت و کالتی» است، ولی اگر حاکم اسلامی، سِمَت خود را از خداوند و اولیاء او یعنی پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) دریافت نموده باشد، منصوب از سوی آن بزرگان؛ و سرپرست و ولی جامعه خواهد بود و چنین حکومتی، «حکومت ولایتی» است.

در حکومتی که بر اساس ولایت است، فقیه جامع‌الشرایط، نائب امام عصر (عج) و عهده‌دار همه شئون اجتماعی آن حضرت می‌باشد و تا آن زمان که واجد و جامع شرایط لازم رهبری باشد، دارای ولایت است و هرگاه همه آن شرایط یا یکی از آن‌ها را نداشته باشد، صلاحیت رهبری ندارد و ولایت او ساقط گشته است و او از سرپرستی امت اسلامی منزحل است و نیازی به عزل ندارد. «(جوادی آملی، ۱۳۹۱ ش: ۲۱۰)

صدرا عقیده دارد که رئیس اول مدینه باید خلیفه و رسول خدا باشد و شایستگی ریاست بر مردم رادار باشد. وجود چنین رهبری برای هدایت جامعه انسانی و اصلاح و ارشاد مردم در دنیا که محل فتنه و کمینگاه انواع مفسده‌ها است ضروری است مردم در امور معاش و معاد خود به حاکم و امیر قدرتمندی نیاز دارند که از او اطاعت کنند و به آن‌ها امر و نهی کند و عنایت ازلی و هدایت الهی با این حاکم کامل می‌گردد این گروه حاکمان را خداوند برگزید و علم و اسرار غیبی را به آن‌ها آموخت تا مردم را از تاریکی جهالت به سمت روشنایی نور در جوار خودش راهنمایی کنند و این حاکم یک ولی الهی است که می‌تواند در پرتو تعالیم دین در مرتبه نازل انبیا و اولیای بزرگ الهی بنشیند؛ و پس از طی موفقیت آمیز سه مرحله از مراحل سیر و سلوک به مرحله چهارم یعنی هدایت و رهبری مردم داخل گردد؛ بنابراین کسی می‌تواند به مقام حاکمیت برسد و به اصلاح امور سیاسی و اجتماعی پردازد که پس از شناخت خدا و عمل در راه او به کمال محو در حق تعالی برسد. «با توجه به ضرورت و نیاز مردم در مسایل مربوط به زندگی روزمره و همچنین امور اخروی؛ به حاکمی که قابل اطاعت بوده و پیروی‌اش لازم و ضروری است، همگان باید از او اطاعت و پیروی کنند و آنچه را نهی می‌کند از آن بپرهیزند؛ چون در غیر این صورت جامعه و افراد آن دچار انواع سختی‌ها و تباهی و نابودی می‌گردند؛ و از آنجایی که مردم نیاز به یک هدایتگر دارند که آن‌ها را به مصالحشان رهنمون سازد و بدین وسیله عنایت ازلی تمام و کمال شود؛ گروهی از بندگانش را برگزید و علوم و اسرار خودش را به آن‌ها آموخت و سپس آن‌ها را به سوی مردم برای دعوت به پرستش خودش فرستاد تا از خواب

غفلت و جهل بیدار شوند و مانند علما زندگی کنند تا به کمال وجود برسند.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۰۲ ق: ۲۷۳)

پس همان‌طوری که بیان شد هدف و وظیفه نهایی حاکم مدینه ایجاد جامعه‌ای قانون مدار و مبتنی بر علم و آگاهی برای رساندن انسان به کمال و سعادت است؛ خود نیز باید عالم باشد. امام خمینی (ره) نیز از آنجایی که ولایت فقها را ولایت اعتباری می‌داند نه تکوینی؛ معتقد است: «ولایت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است (امام خمینی، ۱۳۸۹ ش: ۵۱).

ولذا حاکم مدینه در حد توان باید برای برقراری نظامی عادلانه بکوشد همان‌طوری که: «در حقیقت، مهم‌ترین وظیفه انبیا (ع) برقرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته بایان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد» (امام خمینی، ۱۳۸۹: ۷۰)

این همگونی هدف و وظیفه حاکم در این دو فیلسوف از نحوه رابطه دین و سیاست در نزد این دو کاملاً واضح و نمایان است، از نظر صدرا و امام، رابطه دیانت با سیاست رابطه عینیت و یگانگی است و سیاست بطور مطلق تابعی از قوانین شرع است،

از نظر صدرا «نسبت نبوت به دین و شریعت مانند نسبت روح به جسد است و سیاست بدون دین و شریعت نیز مانند جسم بدون روح است. سیاست فقط انتخاب نوعی نظم و انضباط اجتماعی است تا بتوانند در سایه آن انسان‌ها برای اصلاح خودشان برنامه‌ریزی کنند و اوج و نهایت سیاست، آغاز شریعت است که طی آن انسان از انحطاط در شهوت و غضب و... نجات یافته و به عالم الهی بازمی‌گردد» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱: ۳۶۵)

امام خمینی (ره) نیز در موارد فراوان از جمله صفحه ۲۳ وصیت‌نامه سیاسی الهی می‌گویند: «و اما طایفه دوم که نقشه مودیان دارند و اسلام را از حکومت و سیاست جدا می‌دانند. باید به این نادانان گفت که قرآن کریم و سنت رسول الله - صلی الله علیه و آله - آن قدر که در حکومت و سیاست احکام دارند در سایر چیزها ندارند؛ بلکه بسیار از احکام عبادی اسلام، عبادی - سیاسی است که غفلت از آن‌ها این مصیبت‌ها را به بار آورده است. پیغمبر اسلام (ص) تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومت‌های جهان لکن بانگیزه بسط

عدالت اجتماعی؛ و خلفای اول اسلامی حکومت‌های وسیع داشته‌اند و حکومت علی بن ابی طالب - علیه السلام - نیز با همان انگیزه، به طور وسیع تر و گسترده تر از واضحات تاریخ است؛ و پس از آن به تدریج حکومت به اسم اسلام بوده؛ و اکنون نیز مدعیان حکومت اسلامی به پیروی از اسلام و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - بسیارند.»

۴- ولیّ فقیه یا حاکم مدینه فاضله، ویژگی‌ها و حدود اختیارات

از منظر امام خمینی (ره) فقیه جامع‌الشرایط که دارای شرایط لازم حکومت از قبیل علم، عدالت، تدبیر، شجاعت و... باشد، از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارد و دارای ولایت و حق حاکمیت است و دیگران باید از او اطاعت کنند و ولایت او همان ولایت رسول الله هست و دامنه اختیارات بسیار وسیعی دارد. در جلد ۳ صفحه ۴۸۲ استفتاءات در رابطه با این پرسش که: آیا حاکم و ولیّ فقیه ولایت تصرف در اموال و انفس به طور کل و مطلق دارد؟ پاسخ می‌دهند: هر جا که مصلحت اسلام و نظام اقتضاء کند حقّ اعمال ولایت دارد. حتی مالکیت را در عین حال که شارع مقدّس، محترم شمرده است، لکن ولیّ امر می‌تواند همین مالکیت محدودی که بیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است، همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حدّ معینی و با حکم فقیه از او مصادره بشود (امام خمینی، ۱۳۷۸ ش، ج ۱۰: ۴۸۱) ایشان این عقیده را که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بوده، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است را توهمی باطل و غلط می‌دانند.

فقها، اقسام ولایت را که نام می‌برند، محدودۀ هر یک را مشخص می‌سازند، مثلاً ولایت پدر بر دختر در امر ازدواج، ولایت وصی یا قیّم شرعی بر صغار و... ولی هنگامی که ولایت فقیه را مطرح می‌کنند، دامنه آن را گسترده تر دانسته و در تمامی ابعاد سیاست‌مداری و مصالح عمومی مسلمانان و ملت که بسیار پر دامنه است می‌دانند؛ بنابراین ولایت فقیه مانند دیگر ولایت‌ها محدود و یک‌بعدی نیست بلکه در رابطه با تمامی احکام اسلام و تمامی مصالح امت است؛ و این همان ولایت مطلقه فقیه است.

«ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (ع) کسی را برای حضانت، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد. به عنوان مثال یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای «حدود» (یعنی

قانون جزای اسلام) است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم (ص) و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین تر است باید کمتر بزند؟ حد زانی که صد تازیانه است اگر رسول اکرم (ص) جاری کند، ۱۵۰ تازیانه می زند و حضرت امیرالمؤمنین (ع) صد تازیانه و فقیه پنجاه تازیانه؟ یا اینکه حاکم متصدی قوه اجراییه است و باید حد خدا را جاری کند؛ چه رسول الله (ص) باشد و چه حضرت امیرالمؤمنین (ع)، یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه، یا فقیه عصر. (امام خمینی، ۱۳۸۹ ش: ۵۲) البته حدود مرز و خط قرمز حاکم اسلامی رعایت قوانین و احکام شرع است که حتی پیامبر نیز نمی تواند آن سرباز بزند و در صورتیکه ولی فقیه چنین کاری را انجام بدهد در همان لحظه از ولایت ساقط می شود؛ و کم نیستند عالمان غیر واقعی و آخوندهای درباری که دیدگاه و رنجش امام از آن ها به همان اندازه رنجش صدرا از عارف نمایان وابسته به دربار سلاطین است. سلسله مراتب برتری و شرافت و در نتیجه ولایت و حاکمیت در صدرا و امام:

خداوند ← پیامبر ← امام ← عالم ← مردم

عقیده صدرا بیان شد که: «چنانکه برای همه خلیفه هست که واسطه است میان ایشان و حق تعالی، باید که برای هر اجتماع جزئی والیان و حکامی باشند از جانب آن خلیفه و ایشان پیشوایان و علماند ... پس عالم به ولی قریب است و ولی به نبی و نبی به ملک و ملک به حق تعالی؛ و ملائکه و انبیا و اولیا و علما را در درجات قرب تفاوت بسیار است.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۴ ش: ۴۸۹) (حسینی اردکانی، احمد بن محمد، ۱۳۷۵: ۵۱) از نظر صدرا در نبود حاکم معصوم، نیز نمی توان بدون حاکم بود بلکه با شرایط ذیل باید حاکم و پادشاهی غیر معصوم برگزید:

«۱- مدیر و مدبّر باشد یعنی بتواند خوب اداره کند. ۲- داشتن عقل ۳- عادل باشد. ۴- دانستن احکام شرعی و اگر خودش عالم به آن نیست، از کسی که از او داناتر و پرهیزکار در نزد خداوند است، یاری بگیرد. ۵- به خودش با کفر و شرک و به دیگران ستمگر نباشد. ۶- فاسق یعنی آشکارا گنه کار نباشد.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶ ش، ج ۱: ۳۵۲) و رضایت همگان یا مقبولیت و نیز عدالت که معنایی بسیار عمیق دارد، در زمان غیبت معصوم ملاک ولایت است: «اگر پادشاه نباشد رضایت همگان برای اعطای منصب قضا به شخص عادل و نصب او کافی است. در نظر او خالی شدن زمان از قانون عدل و رهبری عادل و چیره بر مردم که به تأیید الهی همه در برابرش فروتنی کنند، سبب می شود هر کسی به فکر

سود خود بوده و هر که قوی تر باشد، غالب شده و بدون در نظر گرفتن حقوق دیگران، آن را پایمال کند.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶ ش، ج ۱: ۱۸۴)

صدرا معتقد است: «باطن نبوت ولایت است و ظاهر نبوت، شریعت. نبی مستقیم یا با واسطه فرشته یا عقل فعال چیزهایی را که برای بندگان لازم است دریافت می کند و این دریافت همان شریعت یا کتاب و سنت و استنباط احکام و ... است همان طوری که دین دارای ظاهر و باطن است؛ علما نیز دارای مراتب عالم و اعلم بودن هستند همانگونه که پیامبر ولایت دارد و در مراتب پایین تر دیگران باید از او اطاعت کنند؛ در مرتبه نزدیک به نبی شایسته ترین افراد برای پیروی عالمان ظاهر و باطن هستند که قرب روحی به نبی دارند و این عالمان راسخ همان نقش پیامبر به عنوان رهبر مدینه فاضله را ایفا می کنند و سپس در سلسله مراتب پایین عالمانی که فقط به باطن علم دارند قرار می گیرند و در نبود عالم راسخ این نقش به عالمان ظاهر می رسد؛ که به ترتیب ابتدا عالمین به اصول ظاهر و سپس عالمین به فروع ظاهر قرار می گیرند» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳ ش: ۴۸۶).

ولایت در اصل از آن خداوند است و سپس به پیامبر و امام می رسد، پیامبر و امام معصوم و انسان کامل هستند و ولایت آن‌ها ولایت تکوینی و ذاتی یا ولایت خاص است، ملاصدرا در صفحه ۴۸۸ مفاتیح الغیب در المشهد الثالث فی الولاية می آورد:

«ولایت مأخوذ از ولی است یعنی قریب و از این رو است که حبیب را ولی گویند یعنی محبوب را ولی گویند و در اصطلاح قریب و نزدیک به خدا را ولی گویند و ولایت دو گونه است، عام و خاص. ولایت عامه برای هر کسی که به خداوند ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد حاصل می شود و ولایت خاصه عبارت از مرتبه فنای در خداوند است فنای ذاتی، صفاتی و افعالی» (سجادی سید جعفر: ۵۲۵) که این ولایت را ولی فقیه و یا حاکم مدینه فاضله در رتبه های پایین تر: حاکمان عالم ندارند.

ملاصدرا می گوید: «رئیس مدینه هر چیزی که دیگران دارند، بهترش را دارد و رئیس مدینه مهم ترین رکن یا جزء مدینه است و کسانی تحت امر او هستند که خود آنها به نوبه خود رئیس گروهی دیگر هستند و ریاست شایسته کسی است که فطرتاً استعداد آن را دارا باشد.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۴ ش: ۴۹۱) (حسینی اردکانی، ۱۳۷۵: ۵۳).

وی در کتاب المبدأ و المعاد، (فصل فی الصفات التی ینبغی أن یکون علیها الرئیس الأول بحسب کماله الأول) و کتاب الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه جلد یک (مقدمه عربی)، الإشراف العاشر و همچنین در مرآت الاکوان (تحریر شرح هدایه ملاصدرا

شیرازی) برای رئیس مدینه فاضله کمالاتی را به عنوان کمالات اولیه ذکر می کند:

«از نظر قوه عاقله، باید رئیس اول انسانی باشد که نفسش کامل و در مرتبه عقل بالفعل باشد و از نظر قوه هی متخیله، لازم است به حسب طبع و قوه در غایت کمال باشد؛ از نظر قوه هی حساسه و محرکه نیز در غایت کمال باشد» رئیس اول مدینه باید دارای کمالات و صفات ثانویه ذاتی ذیل نیز باشد:

«اول دارای فطرتی صحیح، طبیعتی سالم، مزاجی معتدل و تام الخلقه و آلاتی نیرومند و قادر بر انجام اعمالی که در شأن او است، باشد؛

دوم آنکه فهم و تصورش در آنچه می شنود نیکو باشد و هر چه به او گفته می شود به همان نحو که مقصود قائل است و به همان نحو که در نفس الامر واقع است بفهمد.

سوم دارای حافظه ای قوی و نیکو باشد و آنچه را که می فهمد و احساس می کند فراموش نکند.

چهارم آنکه دارای قوه ذکاوت و تیزهوش باشد.

پنجم دارای زبانی فصیح و بلیغ باشد تا بتواند آنچه را در خاطرش هست به خوبی بیان کند.

ششم آنکه دوستدار علم و حکمت و عارف بالحق باشد و لذا خوشحالی و بهجت او هنگام خلوت و مناجات با خدا از همه خلائق بیش تر باشد.

هفتم بالطبع حریص بر شهوت رانی و انجام امیال نفسانی نباشد، بلکه از انجام آن ها و از لهو و لعب دوری گزیند و نسبت به لذت های نفسانی دشمن و بدبین باشد.

هشتم صاحب عظمت نفس و دوست دار کرامت و شرافت بوده و نفس او از هر امر زشت و پلید و اتصاف به آن دوری گزیند.

نهم بخشنده و رئوف و مهربان باشد و ثروت و مال دنیا و سایر جلوه های دنیایی در نظرش خوار و بی مقدار باشد؛ و اقامه ای حدود مقرر را از جانب خداوند متعال در هیچ شرایطی تعطیل نکند.

دهم بالذات دوستدار عدالت و اهل آن و دشمن ظلم و ستم و اهل آن باشد.

یازدهم دعوت به اقامه ای عدل و انصاف را به آسانی بپذیرد و در دعوت به اقامه ظلم و جور و عمل قبیح بسیار سخت گیر باشد و از پذیرفتن آن امتناع ورزد.

دوازدهم آنکه عزمش در آنچه وقوعش سزاوار باشد قوی باشد و جسور و غیر خائف و قوی النفس باشد.»

از ویژگی‌های حاکم مدینه که ملاصدرا به آن‌ها تصریح کرده است برخی مانند علم، عدالت، تدبیر، شجاعت، ذکاوت، مهربان و... دقیقاً همان صفات فقیه جامع‌الشرایط از منظر امام خمینی (ره) است و برخی دیگر، هرچند بطور مستقیم در رابطه با ولی فقیه توسط امام خمینی (ره) ذکر نشده است ولی می‌توان با قاطعیت گفت نه تنها هیچ تضادی با ویژگی‌های فقیه جامع‌الشرایط؛ که از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارد و دارای ولایت و حق حاکمیت است و دیگران باید از او اطاعت کنند؛ ندارند بلکه لزوماً باید واجد این ویژگی‌ها و صفات باشد، بنابراین چون ویژگی‌های حاکم اسلامی از نظر صدرا و امام هیچ منافاتی با یکدیگر ندارند بلکه در بسیاری از موارد با یکدیگر یکسان هستند باید اذعان کرد که مصداق و موصوف مورد نظر این دو یک هویت و تشخص است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله اثبات شد که هرچند صدر المتألهین شیرازی مؤسس حکمت متعالیه همواره در معرض اتهام سیاست‌گریزی قرار داشته است و حکمت عملی و به‌ویژه سیاست‌مدان او مورد غفلت قرار گرفته است ولی فلسفه او علاوه بر حکمت نظری شامل حکمت عملی نیز هست و وی در رابطه با حکومت و حاکم اسلامی نه تنها سکوت نکرده است بلکه آرای او در این زمینه دارد که از پشتوانه‌های عقلی و نقلی برخوردار است و به‌نوعی می‌تواند بستر عقلی برای حاکمیت مجتهدان را فراهم سازد، نظام حکومتی در صدرا رقیقه‌ای از حقیقتی به نام شریعت است وی دارای «حکمت سیاسی» است، حکمتی که مبتنی بر حاکمیت است که «انسان کامل» است و سه مقام این ویژگی را دارند نبی، امام و ولی. امام خمینی (ره) نیز بعنوان فیلسوفی پیرو حکمت متعالیه با بازسازی نظریه ولایت فقیه و تشکیل حکومت اسلامی به‌نوعی جامع بین نظریه عمل در زمینه حکومت و حاکم اسلامی است و برای اولین بار در تاریخ اسلام نظریه ولایت فقیه؛ عالی‌ترین نظریه حکومتی شیعه؛ با افکار و گفتار و مشی عملی ایشان تبلور و عینیت یافت.

در این جستار ضمن مقایسه خصوصیات و اختیارات حاکم مدینه فاضله صدر المتألهین با ولی فقیه امام خمینی (رض)، روشن گردید که این دو بزرگوار اشتراک نظر دارند که:

۱- حاکم دینی نمی‌تواند جدای از حاکم سیاسی باشد.

۲- سیاست تابع شریعت است نه بالعکس.

۳- خداوند بر اساس قاعده لطف، برای انسان‌ها هدایتگر و حاکم تعیین کرده است که در اصل پیامبر و ائمه هستند و بنابر عقل و نقل و اجماع در دوران غیبت نیز جامعه اسلامی

نیاز به حاکم اسلامی دارد.

۴- هر نامی که بر حاکم اسلامی در دوران غیبت اطلاق شود چه ولیّ فقیه و چه حکیم متأله و... در هر صورت وی فردی است عادل، عالم، مدیر، مدبّر، زاهد، شجاع، باهوش و... که این ویژگی‌های مشترک بیانگر یکسان بودن مصداق حاکم اسلامی در نزد این دو بزرگوار می‌باشد.

۵- ولیّ فقیه جامع‌الشرایط امام، باید فیلسوف هم باشد و فیلسوف حاکم مدینه صدران نیز باید عالم فقه باشد که نمونه‌های اعلای آن را می‌توان در شخص امام خمینی (ره) یافت که هم فقیه بود و هم فیلسوف و هم عارف.

۶- بین حاکم مدینه فاضله صدرالمتهلین با ولیّ فقیه امام خمینی (ره) رابطه «عینیت»، «این‌همانی» و «تساوی» برقرار است و با وجود اختلاف در الفاظ، اتحاد آنها مصداقی است.

منابع و مأخذ:

-قرآن کریم

-امام علی (ع)، (۱۳۸۷ ش)، **نهج البلاغه**، ترجمه محمد دشتی، چاپ اول، قسم، شهناز السیدین.

-امام خمینی، **استفتانات**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).

-امام خمینی، (۱۳۷۸ ش)، **صحیفه امام**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).

-امام خمینی، (۱۳۸۹ ش)، **ولایت فقیه حکومت اسلامی**، چاپ بیست و دوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).

-امام خمینی، **وصیت نامه سیاسی - الهی**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).

-جوادی آملی، آیت الله، (۱۳۹۱ ش)، **ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت**، تنظیم محمد محرابی، چاپ چهاردهم، قم، مرکز نشر اسراء.

-حر عاملی، محمد بن حسن، (بی تا)، **وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة**، تصحیح ربانی شیرازی عبدالرحیم، رازی محمد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

-حسینی اردکانی، احمد بن محمد، (۱۳۷۵ ش)، **سورات الاکوان تحریر شرح هدایه ملاصدرا**، چاپ اول، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

-سجادی، سید جعفر، **فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا**، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

-صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۴۰ ش)، **رساله سه اصل**، تصحیح حسین نصر، تهران، دانشکده علوم معقول و منقول.

-صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۶ ش)، **شرح اصول کافی**، ج ۱، مصحح خواجه جوادی محمد، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

-صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۰ ش)، **الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية**، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

-صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۴۱۷ ق)، **الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية (مقدمه عربی)**، چاپ اول، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی.

-صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۵۴ ش)، **المبدأ والمعاد**، تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، چاپ اول، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.

-صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۴۲۰ ق)، **المبدأ والمعاد**، چاپ اول، بیروت، دارالهدای.

-صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۰۲ ق)، **مجموعه الرسائل التسعة (رسائل آخوند ملاصدرا)**، چاپ اول، قم، مکتبه المصطفوی.

-صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۷۱ ش)، **عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر اصنام الجاهلیه**، چاپ سوم، تهران، الزهرا (س).

-صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۳ ش)، **مفاتیح الغیب**، تصحیح محمد خواجه جوادی، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی.

-فوزی تویسرکانی، یحیی، (۱۳۹۰ ش)، **اندیشه سیاسی امام خمینی**، چاپ پانزدهم، قم، دفتر نشر معارف.

-لوئیس، معلوف، (۱۳۶۴ ش)، **المنجد**، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسماعیلیان.

-مددوحی، حسن، (۱۳۹۲ ش)، **ولایت فقیه و نراقی**، در کتاب فقه اهل بیت (ع)، مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی، ج ۱، قابل دسترسی در: <http://lib.eshia.ir/46029/1/65>

-منتظری، شیخ حسینعلی، (۱۴۱۱ ق)، **دراسات فی ولایة الفقیه وفقه الدولة الإسلامیة**، قم، دارالفکر.